

زردهای خشمگین

از خیانت مکرونی تا شورش مردمی^۱

ساموئل هیئت،
ترجمه هوشنگ رضایی

چکیده

اعتراضات اجتماعی یک شبه ایجاد نمی‌شوند. اغلب اعتراضات اجتماعی، ریشه‌هایی در پدیده‌های عمیق‌تر فرهنگی، سیاسی، اقتصادی یا سایر حوزه‌ها دارند. در فرانسه نیز مجموعه اعتراضاتی که آن را ذیل عنوان کلی «جلیقه‌زردها» می‌شناسیم، یک شبه ایجاد نشدند. در این مدت بیش از هزار نفر زخمی و بازداشت شده‌اند. با این همه، خیابان‌های بسیاری از شهرهای فرانسه ناآرام است. متن حاضر، ترجمه‌ی مصاحبه‌ی مجله‌ی Grozeille با ساموئل هیئت (Samuel Hayat) پژوهشگر مرکز ملی پژوهش‌های علمی (CNRS) است که به تاریخ ۶ ژانویه ۲۰۱۹ انجام شده‌است. وی در این مصاحبه، با تکیه بر مفهوم «اقتصاد اخلاقی» به عنوان مفهومی محوری، به تبیین چرایی شکلگیری و منطق گسترش و تداوم اعتراضات می‌پردازد. او به مسأله‌ی انباشت مسائل ناشی از سیاست‌های نئولیبرال در سطح جهانی به صورت عام و در کشور فرانسه به صورت خاص اشاره دارد و بخشی از دلایل این اعتراضات را به این مداخلات مرتبط می‌داند. از نظر هیئت، سیاست‌های رسمی منجر به کاهش همبستگی اجتماعی، عکس‌العمل اجتماعی گسترده‌ای را در فرانسه به همراه داشته که یکی از مصادیق اخیر آن، شکل‌گیری اعتراضات موسوم به جلیقه‌زردهاست؛ اعتراضاتی که نوعی دفاع جامعه از جامعه به شمار می‌رود. او در ادامه، علاوه بر ابعاد محتوایی، به مسأله «فرم»‌های جدید در اعتراضات جلیقه‌زردها نیز اشاره دارد و تحلیلی هر چند گذرا از این فرم‌های جدید اعتراضات خیابانی به دست می‌دهد. ارائه‌ی حدس‌هایی از آینده‌ی این جنبش اعتراضی، فراز دیگری از مصاحبه اوست.

1- Hayat, S. (2019) Jaunes de colère : de la trahison macroniste à la révolte populaire, Grozeille.

زردهای خشمگین: از خیانت مکرونی تا شورش مردمی

در حالی که بسیاری پایان جنبش را اعلام می‌کردند، از خود پرسیدیم آیا جلیقه‌زرها به آرامی در حال بازگشت به خانه نگهداری کودکان هستند. پاسخ بی‌درنگ چنین بود: بازگشت به وضع عادی برای ستایش‌گران مکرون‌گرایی آرزوی محالی است. باید گفت که جلیقه‌زرها، در هر روز و در هر عمل، هوشمندی جمعی شگفت‌انگیزی را نشان می‌دهند و در ابداع به لرزه انداختن قدرت و به انحصار درآوردن تلخ و شیرین شرح وقایع روز رقابت می‌کنند. از این پس روشن است که در میادین چیزی نو تولد یافته است که به روش‌هایی از کنش و بیان بی‌سابقه تمایل پیدا می‌کند و احساس یک قدرت مشترک را دارد که اجزای آن به‌آسانی از هم جدا نخواهند شد.

در ساعات نخستین جنبش، متن منتشرشده توسط ساموئل هیأت درباره جلیقه‌زرها تحت عنوان «جلیقه‌زرها، اقتصاد اخلاقی و قدرت» روشن‌تر از آن چیزی بود که ما در مورد این موضوع خوانده بودیم. با او برای ادامه تحلیل‌هایش در پرتو تداوم و پیشرفت جنبش ملاقات کردیم.

پرسش: در مقاله «جلیقه‌زرها، اقتصاد اخلاقی و قدرت» می‌کشید پویایی جنبش جلیقه‌زرها را از خلال ایده اقتصاد اخلاقی توضیح دهید. اقتصاد اخلاقی چیست و چرا مفهومی مناسب است؟

پاسخ: در آغاز می‌خواستیم مقایسه‌ای انجام دهیم. نخست این که این مفهوم از ادوارد پالمر تامپسون^۱ مورخ است که در مقاله‌اش راجع به اقتصاد اخلاقی توده‌های انگلیسی قرن هجدهم از آن استفاده می‌کند. میان این توده‌ها و جلیقه‌زرها یک دنیا فاصله وجود دارد؛ ولی این مقایسه مرا شگفت‌زده کرد و به نظرم آمد معتبر است؛ زیرا تفاسیری که از جنبش جلیقه‌زرها داده می‌شود (به شورش، شورش دهقانان متصف شده، یا حتی همچون ابراز خشونت و خشم طبقاتی مردم تلقی شده است) همان تفاسیری هستند که برای اعتبار دادن و بی‌اعتبار کردن شورش‌های مردمی قرن هجدهم استفاده می‌شود. از این‌رو، تصور می‌کنم می‌توان اشاره تامپسون را تکرار کرد که می‌گوید در ورای تفاسیری که معمولاً می‌شنویم، شورش‌ها بیش‌تر بیانگر وجود یک اقتصاد اخلاقی مردمی هستند؛ یعنی یک موضوع مشترک مشخص شده است با برداشتی اخلاقی از مناسبات اقتصادی که باید مزیت و برتری داشته باشند.

۱- این مقاله متن مصاحبه مجله Grozeille در ۲۰۱۹ با ساموئل هیأت (- ۱۹۸۰) (Samuel Hayat)، پژوهشگر مرکز ملی پژوهش‌های علمی فرانسه (CNRS) است. این مرکز بزرگترین سازمان دولتی فرانسه در زمینه پژوهش علمی است که زیر نظر وزارت آموزش عالی و پژوهش فرانسه قرار دارد و در ۱۹۳۹ بنا شده است. هیأت دکترای علوم سیاسی از دانشگاه پاریس دارد و تمرکز او بر جامعه‌شناسی تاریخی جنبش‌های کارگری فرانسه است.

این تفسیر از شورش‌ها باید علیه خوانش‌های نخبه‌گرا یا مشروعه‌خواه^۱ (این اصطلاح از کلود گریتون^۲ و ژان-کلود پاسرون^۳ است) باشد. تفاسیر مشروعه‌خواه تصور می‌کنند که موقعیت سیاسی فقط بر اساس الگوهای مسلط سیاست، الگوهای آدم‌های حرفه‌ای وجود دارد؛ این تفاسیر در پی داخل کردن قدرت جنبش به چارچوب‌های سیاسی کلاسیک هستند. به استثنای آنچه از خلال این منشور دیده می‌شود، مطالباتی که مطرح می‌شوند، با این مفسران بی‌ربط به نظر می‌رسند. میان کاهش مالیات بر سوخت (شعار به صفر رسیدن تعداد بی‌خانمان‌ها SDF)^۴ و اعلامیه‌هایی دربارهٔ این که مهاجران باید تاریخ فرانسه را بیاموزند، چه ارتباطی وجود دارد؟ در واقع، این جنبه‌ها که ممکن است بسیار نامتجانس به نظر آیند، به نظرم بسیار گویای آن چیزی هستند که تامپسون «اقتصاد اخلاقی» می‌نامد؛ یعنی شیوهٔ مشخصی برای کارکرد در مناسبات اقتصادی مبتنی بر این ایده که میان جماعت ساکنان اصول اخلاقی مشترکی وجود دارد و اینکه این اصول باید از سوی صاحب اقتدار تضمین شوند و اگر زیر پا گذاشته شدند او باید مداخله کند.

پرسش: آیا می‌توان زمانی را تعیین کرد که از آن به بعد چنین بسیجی برای اقتصاد اخلاقی زمینهٔ بسیج سیاسی را فراهم کند؟ در واقع، به نظر می‌رسد که اصول عدالت برای کسانی که از آن حمایت می‌کنند ارزش دائمی دارد. با وجود این، این افراد همیشه در خیابان نیستند تا از این اصول دفاع کنند.

پاسخ: بسیج در دو شرایط می‌تواند شکل بگیرد. نخست باید تعارضی میان اصول اخلاقی مختلف باشد و این مستلزم این است که یک اصل دیگر در تضاد با اصلی که از آن دفاع می‌کنیم قرار گیرد. تامپسون، در خصوص قرن هجدهم، از تعارض میان اقتصاد اخلاقی و اقتصاد سیاسی سخن می‌گوید. دوره‌ای که با ظهور اصول جدیدی از اقتصاد سیاسی تغییر شکل یافته است: دادوستد آزاد، به‌ویژه دادوستد غلات. این وقتی است که میان اصول اخلاقی با اصول اقتصاد سیاسی که موجب اعتراض می‌شود، رویارویی وجود دارد.

سپس باید این تصور را داشته باشیم که صاحب اقتدار، که معمولاً اصول عدالت را تضمین می‌کند، به آن خیانت می‌کند و از کسانی که با این اصول مخالفت می‌کنند، طرفداری می‌کند. این آن چیزی است که امروز اتفاق می‌افتد: ما رئیس‌جمهوری داریم که وفاداری‌اش را به اصول عدالت مطرح می‌کند که به‌هیچ‌وجه اصول جلیقه‌زرها نیست. او از اصول عدالت سرمایه‌داری حمایت می‌کند که بر اساس آن برندگان باید حتی بیش‌تر ببرند؛ به‌گونه‌ای که همه را بالا بکشند. بر اساس این اصول نیز فقرا

۱- در فرانسه به طرفدار سلطنت شاخهٔ فرزند ارشد بوربون‌ها که در ۱۸۳۰ از قدرت خلع شد، مشروعه‌خواه Legitimistes می‌گویند- م.

2- Claude Grignon

3- Jean- Claude Passeron

۴- SDF مخفف «بی‌خانمان‌های ثابت» است. این شعار انتخاباتی در سال ۲۰۰۲ بود که لیونل ژوسپن مطرح کرد و هدفش این بود که دیگر هیچ‌کس بدون مسکن نباشد و به زندگی در خیابان پایان داده شد- م.

مسئول فقرشان هستند؛ زیرا آنها برای پیدا کردن کار باید از خیابان عبور کنند، فقط باید کار کنند تا پیراهنی بخرند و اگر جهان برندگان برایشان در دسترس نیست، فقط باید خودشان را مقصر بدانند. مکرون علیه اصول اقتصاد اخلاقی قشر ضعیف بی‌درنگ موضع گرفت. این تمسخر به‌حدی واضح بود که به‌منزله خیانت تلقی شد؛ خیانتی که جنبش را امکان‌پذیر ساخت، یا به هر حال آن را بر اصول اخلاقی که از آن سخن گفتیم، متمرکز کرد.

در کنار این دو مؤلفه که به نظرم برای بسیج بر مبنای اقتصاد اخلاقی ضروری است، مسلماً مسائل خاص‌تر دیگری برای جنبش کنونی وجود دارد. البته یک علت ساختاری‌تری در این میان است که ناشی از ۴۰ سال سیاست‌های نئولیبرالی است، که اکنون در آن به سر می‌بریم. مطمئناً این چیزی است که بسیج را حول مالیات بر سوخت شکل داده است و نه چیز دیگر. گفتمان به‌اصطلاح، محیط‌زیست‌گرای حکومت‌کنندگان خطاب به همه افرادی است که شیوه زندگی‌شان برای سیاره زمین خطرناک است. این گفتمان را باید با تحقیقی واقعی بررسی کرد؛ ولی به نظر می‌رسد در این گفتمان مسئله بی‌سابقه‌ای از مسئول‌سازی فردی نسبت به محیط‌زیست، در صورتی که از لحاظ علمی و سیاسی درست باشد، وجود دارد. در مجموع، با این افزایش مالیات بر سوخت، می‌بینیم رئیس دولت محیط‌زیست را متهم می‌کند تا اعلام کند که نه فقط افراد باید مالیات پرداخت کنند، بلکه به نفعشان است که سکوت و تشکر کنند. به این دلیل، این آدم‌های بی‌نزاکت را وادار به پرداخت بیش‌تر می‌کنیم که در حال تخریب سیاره زمین‌اند، و با توجه به گذار زیست‌محیطی است که ما آنها را وادار به پرداخت بیش‌تر می‌کنیم. این در حالی است که حکومت از سم گلیفوزیت چشم‌پوشی می‌کند، بر آلوده‌کنندگان بزرگ مالیات نمی‌بندد و ...

گستره خیانتی را که این مسئله نشان می‌دهد و حساسیت بیش از حدی را که این مسئله می‌تواند نزد افراد به وجود آورد، باید کاملاً درک کرد: الگویی که یک قرن به ما ارزانی شد، الگوی فردی است که مالک خودرو و خانه‌اش است، یک کار مناسب دارد، زندگی‌اش را به‌خوبی می‌گذراند و هر صبح برای رفتن به سر کار از خواب بر می‌خیزد. در مورد این الگو که نیکولا سارکوزی با آن مردم سحرخیز فرانسه و با سیاست دستیابی به مالکیت تا آنجا که توانست تاخت، ناگهان اعلام می‌کنیم که از نظر اقتصادی عملی نیست و از نظر زیست‌محیطی خطرناک است. بنابراین باید خود را گناهکار بدانیم که در این زمینه از نظر زیست‌محیطی خود را مسئول احساس نمی‌کنیم و ده‌ها سال دنبال کردن این الگو را تشویق کردیم. تأثیر این گفتمان، چه درست باشد چه نادرست، هولناک است.

با وجود این، تصور می‌کنم در میان همه این مسائل، مسئله اساسی خیانت است. در این مورد است که امانوئل مکرون کاملاً با نیکولا سارکوزی و فرانسوا اولاند متفاوت است. او با سرخوشی ساده‌لوحانه‌ای به تمامی قوانین اخلاقی عادی که برای کارکرد یک جامعه نابرابرند، خیانت می‌کند و همین دلیل

اصلی نفعی است که متعلق آن است. جوامع نابرابر نیاز دارند که با هم مرتبط باشند، با چیز دیگری غیر از اقتصاد محض به هم متصل شوند؛ چیزی که این حس را القا کند که برندگان برای برنده بودن نوعی مشروعیت دارند، اینکه بازندگان کاملاً خارج از جامعه رها نشده‌اند، اینکه برندگان باید مالیاتشان را پرداخت کنند و اینکه دولت نقش کمی خنثی در تمام این نظام ایفا می‌کند. بنابراین، این که رئیس‌جمهوری تا این حد علنی کسانی را که موفق نمی‌شوند، خطاکار اعلام می‌کند، خشونت مفراطی است که حکومت‌کنندگان آشکارا به آن پی نمی‌برند.

پرسش: عواملی را که مطرح می‌کنید، این تصور را به وجود می‌آورند که جنبش جلیقه‌زرها ناشی از خطاهای راهبردی قدرت است. اما آیا عواملی دیگر از جانب سازمان‌های چپ‌گرا و اتحادیه‌ها و طرفدارانی که پیش از این به درد ارتباط برقرار کردن میان رهبران و حاکمان می‌خوردند، وجود ندارد؟

پاسخ: اگر بازگشتی از اشکال اخلاقی اعتراض وجود داشته باشد، شکست برای همه میانجی‌گری‌های سیاسی حتمی است. ولی این شکست ناشی از چیست؟ مربوط به مسئولیت‌های این سازمان‌ها است یا چیز دیگری؟ به نظر من، جنبش جلیقه‌زرها شکست سازمان‌های چپ و اتحادیه‌ای را دقیقاً نشان می‌دهد؛ چون می‌توانیم ببینیم که کاملاً کار آنها نیست. جنبش جلیقه‌زرها، به‌ویژه در سرزمین‌هایی ریشه می‌دواند که سازمان‌های چپ آنها را ترک کرده‌اند، نه فقط برای اینکه به این سرزمین‌ها علاقه‌مند نبودند؛ بلکه همچنین به این دلیل که مکان‌های تجمع‌پذیری که این سازمان‌ها می‌توانستند در آنها وارد شوند، از بین رفته‌اند. تجمع‌ها نه در کارخانه‌ها رخ دادند، نه در مکان‌های کار، و نه حتی در مکان‌های تجمع‌پذیری مانند رستوران، بلکه در میدانی رخ دادند. بنابراین، این میدانی بسیار شاخص دوره ما فضاهایی خاص هستند: از یک سو، این فضاها هرروزه و در همه جا وجود دارند و از سوی دیگر، توسط سازمان‌های سیاسی به آسانی قابل‌تصرف نیستند؛ زیرا آنها فضاهایی مختص عبور و مرورند.

ما باید این واقعیت را که جنبش توانست یا فقط می‌توانست در میدانی، در فضاهایی غیرقابل اجتماع پا بگیرد، جدی بگیریم. مبارزات کنونی جغرافیایی را ترسیم می‌کنند که در آن دیگر هیچ مکان تجمع‌پذیری وجود ندارد تا سازمان‌های سیاسی بتوانند در میدان عمل فعالیت کنند. سازمان‌های چپ و اتحادیه‌ای به‌طور سنتی نیاز دارند در جاهایی باشند که مانند محل‌های اتصال عمل می‌کنند؛ جاهایی که تغییرات دائمی‌گند و آهسته می‌شوند؛ جاهایی که می‌توانیم فرصت بحث، پخش اعلامیه و ... داشته باشیم. این جاها می‌توانند خیابان پرتردد، بازار، میدان شهرداری، ورودی محل‌های شرکت‌ها و ... باشند. بنابراین، کاملاً بدیهی است که چنین محل‌های اتصالی دیگر وجود ندارند، یا در بسیاری از سرزمین‌ها دیگر به همان صورت وسیع در آنها رفت‌وآمد نمی‌شود. بنابراین، آنچه جلیقه‌زرها انجام داده‌اند، خلق دوباره چنین محل‌هایی در میدانی است که ضمن گندکردن تغییرات دائمی، خودرو را متوقف و موانعی ایجاد می‌کنند. گرچه این کارها بسیار ابتکاری هستند؛ ولی در یک بستر عادی

و معمولی غیرقابل تحقق‌اند. نمی‌توان مبارزان و حزب سوسیالیست یا «فرانسه نافرمان» را در یک میدان واداشت که همه خودروها را متوقف کنند. آنها توسط پلیس بی‌درنگ از آنجا تخلیه و انتقال داده می‌شوند. چیزی که این اشغال را امکان‌پذیر می‌کند، این است که یک جنبش اجتماعی ملی استثنایی وجود داشته باشد. در زمان عادی ساده نیست که میدان عمل را در اختیار گرفت. چنین چیزی مربوط به سازمان‌های چپ نیست.

البته این واقعیت نیز وجود دارد که سازماهای چپ و اتحادیه‌ای به دستگاه دولت وارد شده‌اند و بنابراین، دیگر نمی‌توانند برای این نارضایتی میانجی‌های خوبی باشند؛ ولی رهاکردن قشر ضعیف توسط چپ‌گراها از جایی نشأت نمی‌گیرد. این فقط شکست مارکسیسم و حزب کمونیست فرانسه نیست؛ بلکه بیش‌تر باید در آن پیامد ساختاربندی مجدد نئولیبرالی فضا را دید و پیامدش، کمیاب‌شدن مکان‌های تجمع‌پذیری است که از لحاظ سیاسی قابل تصرف‌اند. نمی‌توان در یک فروشگاه بزرگ گردهمایی کرد. بنابراین، جلیقه‌زدها فضاهای تجمع مختص به خود را ایجاد کردند، و این در موفقیت آنها قطعاً نقش بازی کرده است. تصور نمی‌کنم اشغال میداین برنامه کاری ثابت و بسیار پایداری باشد. می‌بینیم پلیس بیش از پیش میداین را تخلیه می‌کند، تصور می‌کنم جنبش نخواهد توانست از این میداین مجدد شروع شود.

پرسش: ولی به نظر می‌رسد در پاریس و در دیگر شهرهای بزرگ، جلیقه‌زدها چیزی فراتر از یک جنبش میداین باشند.

پاسخ: به‌واقع، در یک جنبش دولایه وجود دارد. ما یک مکان ثابت محلی در اشکال نوین و پایدار مانند اشغال میداین داریم؛ اشکالی که تداوم جنبش را امکان‌پذیر می‌کنند. اگر جلیقه‌زدها زمان خود را به تظاهرات در پاریس می‌گذرانند، با توجه به قدرت سرکوب به‌سرعت خود را فرسوده می‌کردند. ولی هر هفته هم‌زمان لحظه‌نمایان‌سازی جنبش ملی وجود دارد. مکان ثابت محلی استمرار و دوام را ممکن می‌سازد و تظاهرات نمایان‌شدن را. با فرض چنین چیزی این جنبش، حتی این رژه‌های هفتگی که تظاهرات کلاسیک نیستند، بسیار نوآورانه است. البته می‌توان گفت تظاهرات به‌سوی اماکن قدرت ساماندهی می‌شود و این در لیست جریان چپ سندیکایی مدرن است. ولی چگونگی سازمان‌دهی و تعامل بسیار خاص با نیروهای حافظ نظم موجب می‌شود که ما در شکلی متفاوت از تظاهرات کلاسیک - آن‌طور که معمولاً توصیف می‌شود - باشیم.

این امر پیش از هر چیز اثر احتمالی رخدادهای اول دسامبر است. در این روز، نیروهای انتظامی با تظاهراتی برخورد می‌کنند که می‌بایست در میانه بعدازظهر آغاز شود؛ زیرا جلیقه‌زدها آن را در شبکه‌های اجتماعی اعلام کرده بودند. در عین حال، حرکت کسانی که به‌طور گسترده از خارج پاریس، صبح با اولین قطار آمدند و پیش از آنکه تدابیر پلیس در محل مستقر شود، به‌سمت میدان اتوال

رفتند، به سرعت موجب درگیری‌هایی میان نیروهای انتظامی که ابدأ آماده نبودند و تظاهرکنندگان که تازه رسیده بودند، شد. وقتی تظاهرکنندگان نزدیک ظهر برای تظاهرات آمدند، خود را در برابر محله‌ای کاملاً مسدود یافتند که ساعت‌ها در حالت شورش به سر می‌برد. به این ترتیب، آنها وارد شورش می‌شوند. در شیوه کار تظاهرکننده و سرکوب‌کننده افسارگسیختگی وجود دارد.

بدین ترتیب، اول دسامبر چیزی دیدیم که مطلقاً به یک تظاهرات شباهت ندارد. چه بسا ممکن است اکثریتی از معترضان با این ایده آمده باشند که به آرامی راه‌پیمایی کنند. به‌طور کلی، از رویارویی جلوگیری شد؛ زیرا سازمانی وجود دارد که وقت دیدار را هماهنگ و تعیین می‌کند... ولی اینجا این تصادف تظاهرات را به شورش تبدیل می‌کند بنابر اشکالی که هرگز دیده نشده بودند. تا آن‌جا که می‌دانم، هرگز شورش‌هایی را در غرب پاریس ندیده بودیم. البته اشکالی از تجمع‌های ملی و متمرکز در شهرهای بزرگ داریم؛ چیزی که ظاهراً کلاسیک است؛ ولی این شورش مسائل بی‌سابقه‌ای را به وجود می‌آورد. این شورش مربوط به ۸ دسامبر است؛ زیرا سرکوب گسترده‌ای داشتیم که، تا آن‌جا که می‌دانم، هرگز در زمان صلح دیده نشده است. در پاریس، با وجود این، از ۱۰۰۰۰ تظاهرکننده ۱۰۰۰ نفر دستگیر شدند، یعنی از هر ۱۰ نفر یک نفر. اغلب دستگیری‌ها موقت بود.

پرسش: پس از کم‌شدن تجمع‌ها در پاریس از نیمه دسامبر، خوش‌بین‌ترین افراد تأکید می‌کنند جلیقه‌زدها باید بیش‌تر در میدان مستقر شوند؛ چراکه هر شب به پاریس رفتن، واقعاً پرهزینه و خطرناک است؛ ولی بر اساس آنچه شما می‌گویید، بیم آن می‌رود که یک تجمع هم که فقط در میدان شکل می‌گیرد، دیده نشود.

پاسخ: گفتن آن دشوار است. فکر می‌کنم در جنبش میداین چیزی قوی‌تر، قابل تحمل‌تر، و انقلابی‌تر از روزهای شورش پاریس وجود دارد؛ زیرا چیز پایدارتری در تشکیل فضاهای مستقل و مردمی تجمع در مکان‌هایی که این فضاها وجود نداشته، وجود دارد. اینک چه کسی می‌تواند مسائل را در درازمدت تغییر دهد.

با فرض وجود چنین چیزی، دلایلی برای بدبین‌بودن وجود دارد. سرکوب بسیار شدید است؛ چون قدرت به‌خوبی دریافته است که موضوع این نیست که جنبش را رها کند تا در پاریس و در میداین مناطق ضعیف و فلج شود. مقاومت در برابر سرکوب در میداین چالش جنبش آینده را تشکیل خواهد داد. مقاومت در پاریس شدت می‌یابد و جنبش طی ۳۶ ساعت گذشته تحت نظر گرفته شده است... با وجود احساس بی‌عدالتی بسیار شدید، اگر تحت نظر گرفته شوم، متنفر خواهم شد. در پاره‌ای موارد، این کار مرا به تندروی خواهد کشاند؛ ولی اغلب راهبرد پلیسی کار می‌کند و من به پاریس باز نخواهم گشت.

اکنون اگر میدان پایین خانه شما پاتوق همیشگی تجمع‌هایتان است، سرکوب را تحمل می‌کند. آنها مرا دستگیر نمی‌کنند، مرا به زندان نمی‌اندازند؛ ولی جرم سنگینی دارم، چگونه می‌توانم مقاومت کنم؟

من مانند مقاومتی که سندیکاهای سازمان یافته به مدد صندوق حمایت از اعتصابات و همبستگی ملی می‌کنند، نمی‌توانم مقاومت کنم. اگر تمرکززدایی از جنبش در وضعیت روبه‌پیش یک ضرورت است، در وضعیت روبه‌عقب، مستلزم ظرفیت‌های ضعیف مقاومت است. می‌ترسم که مردان و زنان جنبش در برابر سرکوب مقاومت نکنند. این عدم مقاومت برای این نیست که دیگر ارادهٔ بسیج شدن وجود ندارد؛ بلکه برای این است که سازمان یافتن در برابر سرکوب نیازمند منابع ضروری برای مدیریت سازمان‌دهی است که در حال حاضر در جنبش جلیقه‌زرها وجود ندارد.

پرسش: شما اخیراً به اصالت جنبش اشاره می‌کنید. با وجود این، آیا می‌توانیم این جنبش را در زمرهٔ جنبش‌های «بدون رهبر» قرار دهیم (جنبش میادین، بهار عربی، جنبش ایستاده در شب!...)؟

پاسخ: میان این جنبش‌ها پیوندی وجود دارد. در حقیقت، چنین نیست که سازمان‌دهی‌های جنبش اجتماعی و سازمان‌دهی‌های سیاسی و سندیکایی در شکست‌شان فضایی را از دست داده‌اند که بسیاری از تجمع‌های متفاوت آنها را اشغال کرده‌اند. شباهت‌ها میان جنبش میادین، جنبش جلیقه‌زرها و همچنین جنبش «تی پارتی»^۲ آمریکا از همین‌جا ناشی می‌شود. نه اینکه این جنبش‌ها رهبر ندارند؛ بلکه رؤسای بسیج آنها در سیاست حرفه‌ای نیستند.

آنها در رد سیاست حرفه‌ای، مکان ثابت، علاقه به اشکال مستقیم مداخلهٔ شهروندان و همچنین مسائلی که به‌طور کلی کم‌تر ذکر شده‌اند، اشتراک دارند: وحدت‌نظرطلبی (عدم پذیرش درگیری و نزاع درونی در جنبش)، عدم پذیرش سیاست تعصب‌آمیز (نه فقط حرفه‌ای‌های سیاست، بلکه حتی ایدهٔ ایدئولوژی‌سازی سیاست) و عدم پرسش صریح دربارهٔ چیزی که مرزهای اجتماعی را که ما در حال شکل‌دادن هستیم می‌سازد. جنبش‌های شهروندان ضد کسانی که شهروند هستند سخن نمی‌گویند، ضد کسانی خود را سازمان می‌دهند که علیه نخبگان و بزرگان نیستند؛ مگر اینکه یک جنبش سیاسی امر اجتماعی را همواره تقسیم کند. اینجا ما نمی‌بینیم ضد چه کسانی این تقسیم انجام می‌شود. بنابراین، ممکن است این تقسیم که ضرورتی ندارد انجام شود؛ ولی ضد افراد خارج از این اجتماع، یعنی خارجیان باشد و به این جهت، حتی اگر این جنبش‌ها شکلی کاملاً رهایی‌بخش به خود بگیرند، ممکن است نیندیشیده‌هایی داشته باشند که راه را برای بازپس‌گیری بگشایند و ممکن است آنها را به‌لحاظ سیاسی مبهم و پیچیده سازند.

۱- جنبشی اجتماعی در فرانسه است که در ۳۱ مارس ۲۰۱۶ آغاز شد و ناشی از تظاهرات علیه اصلاحات کارگری و قانون کار پیشنهاد شده از طرف دولت به نام «قانون الخمری» بود. م.

۲- نام این جنبش برگرفته از واقعه‌ای مهم در تاریخ آمریکاست: در سال ۱۷۷۳، جمعی از مستعمره‌نشینان بریتانیایی در شهر بوستون صندوق‌های چای را که قرار بود راهی بریتانیا شود، در اعتراض به مالیاتی که لندن به آنها بسته بود به دریا ریختند، رخدادی که به «مهمانی چای بوستون» یا «بوستون پارتی» معروف شد و یکی از اولین جرقه‌های انقلاب آمریکا و استقلال این کشور بود. - م.

پرسش: می‌توان به این عدم پذیرش سیاستمدار راست و چپ، مانند تصویر معکوس دیدگاه مکرونی برای کنترل متخصص - که شاید سیاسی نباشد؛ ولی کاملاً خبره باشد - نگاه کرد؟

پاسخ: در واقع، این جنبش‌های شهروندان عملی نیستند؛ مگر آنکه به این فرایند سیاست‌زدایی از سیاست پاسخ دهند. این سیاست‌زدایی از خبره و متخصص از سوی نیروهای نئولیبرال اقتباس شده است. مکران به‌نوعی نماد آن است. مکران کسی است که به عهد و پیمان خیانت و سیاست و ایدئولوژی‌سازی سیاست را رد می‌کند. به این جهت، شباهت بسیار زیادی میان این جنبش‌ها و جهان مکران وجود دارد که در آن صرفاً شهروندان و دولت وجود دارند؛ ولی دستگاه‌های میانجی متعارض - که تاکنون وجود داشته و مشروع بوده‌اند - وجود ندارند. بنابراین، در این جهان، دیگر هیچ رویارویی تعصب‌آمیزی وجود ندارد که امر اجتماعی را تقسیم کند. شکاف میان نیروهای مدرن متخصص از یک سو، و افراد معمولی، «گلوآهای سرکش و یاغی»^۱ از سوی دیگر، شکل می‌گیرد.

پرسش: آیا فکر می‌کنید این تعارض به‌طور مداوم رشد خواهد کرد؟

پاسخ: اکنون نمی‌دانم. این تعارض جدید است. ما آن را مانند تضادی میان پوپولیست‌ها و تکنوکرات‌ها تفسیر کرده‌ایم و می‌گوییم رویارویی میان نیروها - که شکاف راست - چپ را رد می‌کنند - جایگزین شکاف راست - چپ شده است: نیروهای تکنوکراتیک نئولیبرالیسم در مقابل پوپولیسم. آیا این دقیقاً یک رویارویی جدید است؟ تصور می‌کنم این یکی از امکاناتی است که گشوده شده است. همکار من، ایو سنتومه^۲ تعدادی سناریو برای آینده دموکراسی نمایندگی ارائه داده است. می‌توانیم رویارویی میان پوپولیسم و تکنوکراسی را بیفزاییم؛ رویارویی‌ای که در آن پوپولیسم از رهگذر جنبش‌های شهروندان از نوع «جلیقه‌زرها» به منصفه ظهور می‌رسد؛ ولی هیچ چیز مشخص نیست.

پرسش: وقتی از پوپولیسم در جنبش جلیقه‌زرها سخن می‌گوییم، با توجه به اینکه خود جلیقه‌زرها ایده‌ای بسیار مشخص از ماهیت و اهدافشان دارند - ایده‌ای که مردم آن را می‌سازند - آیا مرتکب یک خطای تفسیری نمی‌شویم؟ آیا واقعیت تجمع از یک سناریوی نامنظم پیروی نمی‌کند؛ سناریویی که در آن فردی در ویدئو دل‌زدگی و نفرتش را بیان می‌کند و این برای نخستین بار به‌منظور بسیج‌شدن حول یک ناراحتی جمعی فرصتی را به دست می‌دهد؟

پاسخ: به‌خوبی قابل درک است که فریادهای خشمگین به این دلیل بازتاب می‌یابند که ارزش‌های مشترکی وجود دارد که یک اقتصاد اخلاقی را شکل می‌دهند و این اقتصاد اخلاقی در اجتماعی (با مردم) ریشه دارد. مسئله نخست این است که چنین رخدادی مردمانی را ترسیم می‌کند که حول ارزش‌های مشترک اقتصادی بسیج شده‌اند. خود این ناراحتی به‌تنهایی مسبب این تجمع‌ها نیست؛ بلکه یک احساس مشروعیت لازم است؛ احساسی که بر این متکی باشد که ما همان مردم جامعه

۱- اشاره به این گفته مکران است: فرانسویان (که از قوم گلوآ Gaule هستند) در برابر تغییر یاغی و سرکش‌اند. بعداً او به اشتباه خود در بیان این جمله اعتراف می‌کند. -م.

2- Yves Sintomer

هستیم و بدان جهت که مردم هستیم، بسیج می‌شویم.

با فرض وجود چنین چیزی، حتی اگر تجمع‌ها به دنبال یک ناراحتی عمومی شکل بگیرد، حول یک تصور یکسان شکل گرفته است: جلیقه‌زرد. چنین تصویری با خود، این ایده را به همراه دارد که به یک جنبش تعلق دارد؛ جنبش مردم علیه نخبگان، کوچک‌ترها علیه بزرگ‌ترها. به نظر من، ما اینجا مشخصه‌های پوپولیسم را می‌یابیم، حتی اگر همه این‌ها مشخصه پوپولیسم نباشند. در واقع، هنوز رهبر وجود ندارد؛ گرچه تحریک‌کنندگان بسیج مردمی، از جمله پریسیلسا لودوسکی^۱ و اریک دروئه^۲ که چهره‌های برجسته‌ای هستند حضور دارند. همچنین فرانسی لالان^۳ را داریم که اعلام کرد می‌خواهد برای انتخابات اروپا فهرستی فراهم آورد. در نهایت، می‌توان گفت که رهبر جلیقه‌زردها کولوش^۴ است که همواره فعال بوده است، به‌ویژه در نامزدی‌اش در ۱۹۸۱ و ما می‌خواهیم این کار را دوباره انجام دهد. این الگو شباهت زیادی به الگوی پوپولیسم بدون رهبر دارد که با آنچه برخی متفکران پوپولیست چپ، مانند شانتال موف^۵ مطرح می‌کنند بسیار نزدیک است. پوپولیسم بدون رهبر ممکن است نتیجه‌ای از نوع - *podemos* اگر بخواهیم چهره‌ای برای این جنبش مشخص شود- داشته باشد. این یکی از تحولات ممکن برای جنبش جلیقه‌زردها است.

پرسش: به عقب بازگردیم؛ آیا می‌توانیم دلیلی بیابیم که توضیح دهد چرا رئیس‌جمهور مکرون، ابتدا به اقتصاد اخلاقی عمل نمی‌کند؟

پاسخ: در این باره فقط باید گمانه‌زنی کرد. یک گمانه قوی این است که مکرون از پس یک سلسله رئیس‌جمهورهای که همواره زیست سیاست‌مداران داشته‌اند می‌آید: اولاند، سارکوزی، شیراک که همگی سیاست‌مداران حرفه‌ای بوده‌اند. مکرون خط سیری متفاوت دارد: او از بخش خصوصی می‌آید، در بانک کار کرده است، در وزارت‌خانه‌ها به‌عنوان مشاور فنی و کارشناس وارد می‌شود و در سیاست به‌عنوان وزیر فعالیت خود را از سر می‌گیرد. او هرگز خود را در وضعیتی نیافت که سرمایه سیاسی را، که معمولاً سیاست‌مداران حرفه‌ای انباشت می‌کنند توسعه دهد. از نظر بورديو دو شیوه استاندارد برای توسعه سرمایه سیاسی وجود دارد. نخست اینکه وارث یک سرمایه سیاسی باشیم که یک سازمان (سندیکا، حزب) سرمایه‌گذار روی شخص به او تفویض کرده باشد، و این در مورد مکرون صدق نمی‌کند. دوم اینکه یک سرمایه اجتماعی شخصی را توسعه بدهیم، که معمولاً ناشی از روابط سیاسی محلی و شبکه‌ها است. مکرون این نوع سیاست را نیز ندارد؛ زیرا از جای دیگری می‌آید؛ یعنی از خارج

1- Priscillia Ludosky

2- Eric Drouet

3- Francis Lalanne

4- coluche

5- Chantal mouffe

از قلمرو سیاست حرفه‌ای. در این صورت، او بیش‌تر یک سرمایه‌سیاسی پیامبرانه و فرهمندانه را به کار می‌اندازد که ما حد آن را می‌بینیم: مسلماً او فاقد اصول و ضوابط یک نماینده خوب است.

نماینده خوب کسی است که مجموعه کاملی از اقدامات و تمهیدات خود را بسیج کند. برای مثال، همدلی‌اش را با موکلان نشان دهد. امانوئل مکرون هرگز نیاموخت که این نقش را ایفا کند. وقتی کسی به مکرون می‌گوید که بیکار است، پاسخ می‌دهد که او فقط باید طول خیابان را گز کند. من این نمونه را از آن جهت که شگفت‌آور است ذکر کردم. او کسی است که ممکن است مردمان فقیر و تنگدست را اصلاً لحاظ نکند. هیچ سیاست‌مدار حرفه‌ای ممکن نیست چنین حرفی بزند؛ زیرا سرمایه‌سیاسی مبتنی بر باور به اعتبار قدرت از سوی کسانی است که او روی آنها قدرت را اعمال می‌کند. این بدان معنی است که چیزی که سرمایه‌سیاسی را می‌سازد، ارزش دادن به کسانی است که این سرمایه‌سیاسی را به شما می‌دهند: به موکلان باید ارزش داد تا متقابلاً، ضمن آنکه نماینده آنها هستید، سخن شما هم برای آنان ارزشی داشته باشد. مکرون نمی‌تواند این نقش را ایفا کند. او نمی‌تواند برای حرف اشخاص ارزش قائل شود، و این به‌نوعی ناهماهنگی میان نقش و صلاحیتش می‌انجامد. او صلاحیت سیاسی ندارد. و این بدان معنی نیست که او صلاحیت کسب قدرت نداشته است یا در این بازی جدید که برنار مَنن^۱ آن را «دموکراسی عمومی» می‌نامد، صلاحیت ندارد. به نظر مَنن، ما در مرحله جدیدی هستیم که دیگر با دموکراسی احزاب که در آن احزاب عناصر اصلی بازی سیاسی هستند تناسب ندارد. تا حدی این بازی سیاسی تحت تسلط چهره‌های رسانه‌ای است. مکرون با تسلط رسانه توانست طی کارزار انتخاباتی نقش بازی کند. او قادر شد بهترین زمان را برای ورود به سیاست پیدا کند؛ ولی عملکردش بر اثر عدم صلاحیت سیاسی او به ناهماهنگی و ناسازگاری انجامید. می‌توان تحلیلی طبقاتی نیز داشت؛ ولی تصور می‌کنم که این تحلیل به‌درستی کاربرد نداشته باشد. داشتن چهره‌هایی سیاسی که زاده بورژوازی بزرگ‌اند، مطلقاً چیز جدیدی نیست و این یک مانع به شمار نمی‌آید. البته تعلق داشتن به بورژوازی دیگر کافی نیست. ما دیگر در قرن نوزدهم نیستیم و شخص برجسته محلی متکی بر پول، دیگر یک انتخابات را برای شما تضمین نمی‌کند. ولی منشأ بورژوازی داشتن یک مانع نیست. بنابراین، ترجیح می‌دهم این تحلیل، که خلاف شهود نیز هست در میان نباشد و بر اساس ملاک عدم صلاحیت باشد.

پرسش: شما می‌گویید جنبش جلیقه‌زرها به‌منزله نماینده اقتصاد اخلاقی قشر ضعیف، به‌راستی انقلابی نیست. اعلامیه‌های اعتراضی علیه مکرون و نتولیبالیسم هستند و ساحت اجتماعی را حفظ می‌کنند. آیا فکر نمی‌کنید ما از آغاز جنبش در این مرحله اعتراضی باقی مانده‌ایم، یا تصور می‌کنید چرخشی به‌سوی چشم‌انداز انقلابی وجود دارد که ناشی از مبارزات و ویژگی‌های اجتماعی جدید در میادین است؟

پاسخ: این آینده است که به ما پاسخ خواهد داد. بی تردید باید مدت‌ها صبر کرد تا تأثیرات درازمدت جنبش را بر شرح حال نویسی‌های افرادی که در آن انرژی گذاشته‌اند، کاملاً درک کرد. به هر حال، روشن است که جنبشی شروع می‌شود که واقعاً در آغاز محافظه‌کار است؛ به این معنی که این جنبش برای بازگشت به نظم مشخصی از طرز کار اقتصاد است. این جنبش نیز محافظه‌کار است؛ زیرا به دنبال برقراری عهد و پیمان میان حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان است و در مقابل، رئیس‌جمهوری است که به این عهد و پیمان خیانت کرده است. آیا جنبش به موضوع دیگری تغییر کرده است؟ بی تردید در برخی جاها آری.

با این حال، بیش‌تر به‌سوی برقراری مجدد نظم می‌رویم. در واقع، ترکیب میان نوعی اقرار به خطای رئیس‌جمهور و سرکوب به‌قصد خفه کردن جنبش توسط امانوئل مکرون و حکومت ترتیب داده شده است. رئیس‌جمهور در برابر شهروندان در دفتر کاخ الیزه شروع به صحبت کردن از موضع بالا می‌کند؛ ولی می‌پذیرد که «ما به اندازه کافی به شما گوش نداده‌ایم». این سخن با گفتن اینکه «من پیام شما را شنیدم و یک رشته تدابیر را پیش‌بینی می‌کنم» عهد و پیمان را دوباره برقرار می‌کند. دروغ‌بودن این تدابیر، واقعی نبودن افزایش حداقل حقوق، و پاسخ‌ندادن حکومت به مسائل آن قدر مهم نیست که او به‌طور نمادین می‌گوید «من تسلیم‌ام».

به این نمایش پذیرش توسط رئیس‌جمهور، دولت سرکوب افزوده می‌شود. این ترکیب می‌تواند هوس تبدیل جنبش به یک جنبش انقلابی یا حتی آشوبگر را در نطفه خفه کند. ما در حال از سر گذراندن برقراری مجدد نظم هستیم. این برقراری مجدد نظم همیشه می‌تواند شکست بخورد. رئیس‌گروه پارلمان LREM در ۱۷ دسامبر در توضیح جنبش جلیقه‌زرها گفت: «ما بسیار هوشمند بودیم»، «ما بسیار دقیق بودیم». اگر این جمله را خود مکرون گفته بود، شاید ما ناظر بازگشت به قدرت جنبش بودیم.

اما امروز به نظرم می‌رسد که ما بیش‌تر به سوی بازگشت به نظم می‌رویم. این مسئله جنبش‌ها است که بر اصول عدالت همگانی و ایده خیانت به عهد و پیمان توسط نخبگان پی‌ریزی شده‌اند. از کار انداختن آنها چندان دشوار نیست.

پرسش: آیا به‌راستی می‌توان بازگشت به وضعیت پیش‌جنبش، به‌ویژه بازگشت به تظاهرات سندیکایی را در نظر آورد؟ در این سال‌های اخیر شاهد بودیم که این تظاهرات‌ها از نفس می‌افتند و سندیکاها در جنبش جلیقه‌زرها واقعا استهزاء می‌شوند؛ در حالی که مکرون از همه این تظاهرات‌ها، به‌استثنای مسئولان مشترک، پشتیبانی می‌کند. آیا نمی‌توان امیدوار بود که چیزی از قبل مبارزات اجتماعی تغییر خواهد کرد؟

پاسخ: چرا احتمالاً. جنبش جلیقه‌زرها زودگذر و بدون آینده نیست. شاید فقط برای این است که جلیقه زرد نمادی سیاسی باقی می‌ماند که در شرایط معینی نقش بسیج‌کننده را ایفا می‌کند و برای

اشخاصی که آن را می‌بینند، بی‌درنگ قابل فهم خواهد بود. این قدرت یک نماد سیاسی است که بی‌درنگ رمزگشایی می‌شود. جلیقه زرد، بی‌هیچ تردید چنین نمادی باقی خواهد ماند؛ به‌نحوی بسیار قوی‌تر از جنبشی دیگر مانند کلاه‌قرمزاها^۱.

سؤال این است که آیا این نماد بازتولید خواهد شد؟ آیا برای عده مشخصی از افراد این امکان خواهد بود که به آینده جنبش‌های اجتماعی احساس تعلق کنند؟ در واقع، چیزی که می‌تواند مسیر فرد مبارز را مسدود کند این است که خود را برحق احساس نکند؛ خود را متعلق به جهان کسانی که بسیج می‌شوند احساس نکند. جلیقه زرد شاید نقش در ورودی را بازی کند؛ برای مثال، تصور کنیم که یک تظاهرات وجود دارد و از پیش نمی‌دانید که می‌توانید جلیقه زردتان را بپوشید و میان آن بروید.

در هر حال، فکر نمی‌کنم این لباس بی‌ضرر بودن سیاسی خود را به‌زودی باز یابد. از طرفی، نباید فراموش کرد که این نماد جلیقه زرد در دیگر کشورها استفاده شده است، و ممکن است در آن جاها اثرات بازخوردی داشته باشد. اگر این لباس جای دیگری پوشیده شود، می‌توانیم منتظر فعالیت‌های مجدد شویم؛ ولی به نظر من، حتی اگر این فعالیت‌ها ضعیف شود، چیزی در شرح‌حال‌نویسی‌ها و در موجودی نماد سیاسی باقی خواهد ماند.

پرسش: فیس‌بوک و شبکه‌های اجتماعی چه نقشی ایفا کرده‌اند؟ آیا آنها به‌واقع به‌وجودآوردگان جنبش‌ها هستند؟

پاسخ: شبکه‌های اجتماعی تعیین‌کننده‌اند؛ زیرا هزینه تجمع را به‌شدت پایین می‌آوردند. در جامعه‌شناسی سیاسی گفته می‌شود که یکی از مهم‌ترین وجوه شکل‌گیری یک جنبش تجمع منابع است. این بدان معنی است که می‌توان موفقیت یک سازمان را با منابعی (پول، شبکه‌ها، نفوذ رسانه‌ای...) که در اختیارش است، جلو انداخت. بنابراین، حداقل سرمایه‌گذاری ضروری برای راه‌اندازی یک تجمع با شبکه‌های اجتماعی کاهش می‌یابد؛ اگر شما استفاده از شبکه‌های اجتماعی را بپذیرید، اگر آنچه را که به‌معنی از دست دادن کنترل است بپذیرید، آنگاه می‌توانید از بخشی از منافع فیس‌بوک بهره‌مند شوید. این منابع بسیار زیادند. ظرفیتی را در اختیار دارید که پژواک قابل‌توجهی دارند.

دومین مسئله این است که شبکه‌های اجتماعی، بدون سخنگو یا نماینده منصوب، امکان بازنمایی به جنبش را می‌دهند. بازنمایی از خلال گروه‌های متعدد مرتبط با یکدیگر انجام می‌شود. دیگر نیازی نیست که سازمانی بیاید و مجموعه بسیج‌ها و گروه‌ها را متحد و منسجم کند. شبکه‌های اجتماعی نقشی بسیار مهم دارند که هزینه‌اش از دست دادن استقلال است؛ زیرا فیس‌بوک در نهایت، به‌نحوی قطعی تجمع را کنترل می‌کند.

۱- جنبش کلاه‌قرمزاها یک جنبش اعتراضی خشونت‌آمیز بود که علیه مالیات موسوم به «اِکو تکس» یا مالیات زیست‌محیطی به حمل‌ونقل کالا در استان بروتاین فرانسه پدید آمد. - م

پرسش: آیا تصمیم همه‌پرسی که از جانب رئیس‌جمهور گرفته شده است، از دیدگاه راهبردی پاسخ مناسبی از طرف دولت است؟ اگر تاریخ تمام همه‌پرسی‌های بزرگ را از سال ۱۹۶۹ بخوانیم، نمی‌توانیم بگوییم که آنها موفقیت سیاسی زیادی داشته‌اند. اگر در کنار جلیقه‌زدها قرار بگیریم، برخی ظاهراً عقیده دارند که این ایده بد نیست؛ ولی برخی دیگر فریاد می‌زنند که این کلک و حقه است.

پاسخ: درباره همه‌پرسی ابتکاری شهروند، شما را به نوشته اخیرم درباره مسئله دموکراتیک ارجاع می‌دهم. اکنون، مکرون می‌تواند برای حل بحران از همه‌پرسی نیز استفاده کند. همه‌پرسی در وضعیت بحران اعتماد میان حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان عنصری قوی است. همه‌پرسی راه‌چاره‌ای است که جمهوری پنجم پیش‌بینی کرده است. راه دیگر انحلال مجلس ملی است. با فرض وجود چنین چیزی مردان سیاسی به روشنی «hybris» دارند که تصور می‌کنند مردم به‌طور گسترده با آنها هستند. در واقع، همه‌پرسی با فکر مراجعه به آرای عمومی به وجود آمده است. (در جمهوری پنجم، همه‌پرسی وسیله‌ای تصور می‌شد که در اختیار مردان سیاسی است و نه وسیله‌ای برای کنترل شهروند).

مردان سیاسی تصور می‌کنند که می‌توانند از همه‌پرسی در هر زمان و به هرگونه به‌منزله وسیله‌ای برای مشروعیت‌بخشی استفاده کنند. به‌جز این، همه‌پرسی ضرورتاً همیشه عمل نمی‌کند؛ یا به اوضاعی مانند اوضاع سال ۱۹۶۹ می‌انجامد که در آن یک سال پس از مراجعه به آرای عمومی مه ۱۹۶۸، ژنرال دوگل در همه‌پرسی‌ای که محتوای آن از نظر سیاسی به‌هیچ‌وجه آماده انفجار نبود، شکست خورد که به استعفای او انجامید یا وضعیتی از نوع سال ۲۰۰۵ داریم، با همه‌پرسی‌ای که ابزار ناب مشروعیت‌بخشی قدرت در پروژه‌اش برای ساخت یک اروپای نئولیبرال است؛ ابزاری که به ضد او تبدیل می‌شود. ولی در نهایت به‌هرصورت، این همه‌پرسی انجام می‌شود، اما مسلماً رأی مردم در نظر گرفته نمی‌شود. به نظر من، این چیزی از نوع مشابه است که می‌تواند رخ دهد. اگر ابزار همه‌پرسی به کار گرفته شود، یا عمل خواهد کرد و قدرت را دوباره مشروعیت خواهد بخشید، یا عمل نخواهد کرد و با وجود این، قدرت هم استعفا نخواهد داد و به این ترتیب، شکاف میان مردم و قدرت را باز هم عمیق‌تر خواهد کرد. روشن است که روش کلی ابزار همه‌پرسی، چه توسط قدرت به‌کار گرفته شود، چه مطالبه جنبش باشد- که به نظر می‌رسد مطالبه بعدی باشد- تا حد زیادی تخیلی است. تصور می‌شود که همه‌پرسی اجماع ایجاد خواهد کرد؛ ولی در واقع، کارکردهای واقعی‌اش، عمیقاً مبارزه‌جویانه و ستیزه‌جویانه است.

پرسش: اگر میادین تخلیه شوند و دیگر مکانی برای ملاقات در شهرها وجود نداشته باشد، تجمع‌پذیری و سیاسی‌کردن که توسط جلیقه‌زدها آغاز شده است چه خواهد شد؟

نگه‌داشتن جلیقه‌زردها چگونه امکان‌پذیر است؟

پاسخ: این چالشی است که برای همه شبکه‌های محلی پیش می‌آید: چگونه جنبش تداوم و تحقق می‌یابد؟ تاریخ جنبش‌های رهایی‌بخش همواره از مسیر سیاسی کردن و تصرف مکان‌های از پیش موجود برای تجمع‌پذیری، نظیر مکان‌های کار یا مانند قهوه‌خانه، مشروب‌فروشی و میخانه در قرن نوزدهم می‌گذرد. ما در ادامه سال ۱۹۶۸ انفجار جنبش اجتماعی را با ایجاد اجتماعات آرمانی برای زندگی و کار می‌بینیم. این پویایی متداول، سیاست چپ رادیکال را از سال‌های ۱۹۷۰ بسیار تحت تأثیر قرار داده است. در همان زمان، جنبش خودسامان رشد دارد و می‌خواهد نگرش و فعالیت مبارز را به‌طور مستقیم در مکان زندگی توسعه دهد؛ نگرش و فعالیتی که بیانگر مطالبه استفاده‌کنندگان از فضا است. اسکواها^۱ نیز اجزای اصلی هستند: این مکان‌های تجمع‌پذیر که به‌تازگی ایجاد شده‌است، اسکواهایی برای سکونت، اسکواهای بازیگران و اسکواهای سیاسی، اغلب فرایندهای سیاسی کردن را حمایت می‌کنند. اکنون چالش بزرگ جلیقه‌زردها مبتنی بر تثبیت نقاط تجمع‌پذیری است که فقط بالقوه هستند (هرچند این نقاط بالقوه نیز بسیار مهم هستند). ما این مسئله را در مورد میادین دیدیم: این اماکن چگونه در مقابل دولت نگه داشته می‌شوند؟ این نگاه‌داشتن پیچیده است؛ ولی ابزارها وجود دارند و به بهای چنین نبردی برای استقلال است که جنبش خواهد توانست به چیزی پایدار دست یابد.

۱- Squats منازلی هستند که به‌طور غیرقانونی توسط بی‌سرپناهان اشغال می‌شود. - م.